

درباره تأثیر خیام از ابوالعلاء تاکنون مقالات زیادی از سوی محققان و دانشمندان نوشته شده است، و آقای عبدالحسین فرزاد در این گفت و گو با آوردن اشعار خیام و ابوالعلاء و مقایسه آنها با یکدیگر، تأکید بیشتری بر مشابهت فکری خیام و ابوالعلاء دارد و شاید جا داشته باشد که این نیز گفته شود که زمخشری از کسانی بوده که توفیق دیدار با حکیم عمر خیام را داشته و درباره دیدارش با خیام می‌گوید که او را دیده بود در حالی که شعری از ابوالعلاء را می‌خواند.

متن گفت و گو با دکتر عبدالحسین فرزاد را می‌خوانید:

□ مناسبات سیاسی - اجتماعی عصر خیام با اندیشه‌های او چه ارتباطی دارند؟

عصری که خیام در آن می‌زیسته است روزگار سلطه ترکان بر ایران است. غلبه عنصر ترک به طور کلی وضع جامعه ایران را دگرگون کرد. اینان که خود اکثر غلامان امرای پیشین مانند سامانیان بودند با به قدرت رسیدن همه عقده‌های غلامی خود را بر سر ملت خالی کردند. جامعه نسبتاً سالم و متمدنی که برخی از امرای سامانی ایجاد کرده بودند در روزگار غزنویان به جامعه‌ای بدل شد که فساد و تباهی بر آن حاکم گردید. ترکان که خود از نژادی غیر ایرانی بودند برای سلطه بر ایرانیان سلحشور برخی از علمای دین فروش را با خود همداستان کردند و مخالفان و روشنفکران را با القابی چون قرمطی، باطنی، زندیق، کافر و امثال آن مهدورالدم اعلام می‌کردند. به شهادت تاریخ ارجمند بیهقی، دربار محمود غزنوی از درون به دو شقه شده بود و گروهی طرفدار محمود و گروهی جاسوسان پسر عیاش و شکمباراش مسعود بودند.

تعصبات نژادی، آنچه‌ان اوج گرفته بود که همگی در این اندیشه بودند که برای خود شجره‌نامه درست کنند. هم‌جنس‌گرایی آنچه‌ان عادی بود که رابطه محمود غزنوی را با امردی به نام ایاز، حتی برخی سخنوران بزرگ، عشقی آسمانی پنداشته‌اند و چون با او هم‌مذهب بودند، نمادی از عشق الهی پنداشتند.

تجارت برده و کنیزان و غلامان ترک، رواج کامل داشت. ترکان افرادی سفاک، بی‌رحم، شرابخور، عیاش و فاسد بودند که اکثر در جوانی از آن‌ها به عنوان امرد استفاده می‌شد و چون بزرگ می‌شدند و به مقامی می‌رسیدند، با روحیه‌ای بسیار انتقام‌جویانه دست به شقاوت و بی‌بند و باری می‌زدند.

ایرانیان که تجربه سلطه اعراب را به اسم دین بر کشور خود داشتند، برای مبارزه با این جانوران آدم‌نما، از حربه فرهنگ استفاده کردند و توانستند آنان را به مرحله انسان اعتلا بخشند. یادمان نرفته است که امرای ترک، فرزندان بسیاری از مخالفان خود را می‌بختند و به خورد پدرانشان می‌دادند. ایرانیان با در دست گرفتن وزارت ترکان و سایر بیگانگان، توانسته‌اند از شدت قساوت آنها بکاهند. سلاجقه اندکی از غزنویان بهتر بودند و با وجود شاهانی چون الب ارسلان و ملکشاه توانستند به سرعت تا سرحدات روم شرقی برسند. در حقیقت کاردانی‌های وزیر خواجه نظام‌الملک باعث شد تا این قوم بتواند در ردیف دولت‌های درخشان آن روزگار درآید. وجود فداییان اسماعیلی و اعدام‌های انقلابی آنان نشان دهنده فساد و تباهی در درون دولت‌های ترکان است.

چنانکه گفتیم ترکان و اصولاً همه حکومت‌های بیگانه در ایران با مخالفان خود از طریق اتهامات دینی، مقابله کرده است. بهترین راه برای عوام تر کردن مردم و دور نگهداشتن آنان از رشد فکری و به دنبال آن بی‌خبر نگهداشتن مردم به مسایل اجتماعی و سیاسی، مطرح

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کردن دین به عنوان چماق است. از این چماق‌ها که در همه اعصار حکومت‌های بیگانه گذشته در ایران به کار برده‌اند و خوب هم جواب داده است، اتهام «زندیق» است. زندیق، به ظاهر کلمه‌ای آرامی است و نام طبقه‌ای از پیروان دین مانی بوده است. چه بیگانه‌ها و مؤمنانی را که با این کلمه مظلومانه بردار کردند و چه خون‌ها که با امثال این اتهامات، شفق آزادی انسان را رنگین کرد.

بله عمر خیام نیشابوری فرزند چنین روزگاری است. روزگار سقله سالار، و بیمار که جایی برای اهل تفکر و اندیشه وجود ندارد. بنابراین من معتقدم که خیام بسیار زیرکانه فریبکاری فقها و علمای دین فروش و عاظالسلطین را نقش بر آب می‌کند و به مردم آگاهی می‌دهد که حق خودتان را رها نکنید و به وعده‌های واهی اینان گوش فرا ندهید زیرا اگر اینان آخرت را باور داشتند، خودشان این همه کنیز و غلام نداشتند و بریز و بپاش نمی‌کردند.

□ اگر فردوسی و سعدی و مولانا و حافظ را مظهر یکی از ابعاد فرهنگ ایرانی بدانیم خیام مظهر کدام بعد فرهنگی ایران است؟

من خیام را جدا از فردوسی نمی‌دانم. من این دو تا را ادامه نهضت شعوبیه یا اومانیسیم اسلامی می‌دانم که از قرن سوم به بعد در ایران اوج گرفت. این نهضت صرفاً جنبشی خردگرایانه و فرهنگی بود. سردمداران این حرکت هدفشان نجات دادن مردم از دماغوزی (عوام فریبی) حاکمان و همدستان دین فروش و علم فروش آنان بود. به همین سبب، نخستین نمود این جنبش، خردگرایی است. اگر اخوان الصفا را هم دنباله شعوبیه بدانیم آنان نیز بعد مادی و فلسفی فرهنگ ایرانی اسلامی را اعتلا بخشیدند و به مخاطبان خود نحوه اندیشیدن و راسیونالیسم دینی را آموختند. بنابراین حرکت خردگرایانه که با ایرانیانی چون بشاربن برد و

ابونواس به شعر عرب هم راه یافته بود، در شعر عمر خیام نیشابوری آنچنان پوست کنده و صریح بیان شده است که قشربون و نزدیکان به ادیان و مذاهب حکومتی تاب تحمل آن را ندارند و حکم به ارتداد خیام دادند.

□ به ظاهر هیچ شاعری به اندازه حافظ با خیام قرابت فکری نداشته، حافظ به کدام وجه فکری خیام تمایل داشته است؟

افکار و اندیشه‌های خیام از طریق همین رباعیاتش در برخی از شاعران پس از او تأثیر داشته است حتی کسی چون انوری ایبوردی نیز از خیام متأثر است و می‌گوید:

از گردش این هفت مخالف بر هفت
بر هفت در اقیام به هفتاد آگفت
می‌ده چو گل جوانیم در گل خفت
تا کی غم عالمی که چون رفتی رفت
اما ظاهراً حافظ بیش از هر شاعر دیگری از خیام متأثر است. او با رندی و زیرکی تمام افکار ویژه خیام را مردم‌پسند کرده و از قرنطینه کفر و زندقه و الحاد رسته است:

شراب و عیش نهان چیست کار بی‌بنیاد
زدیم در صف رندان و هر چه بادا باد
قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند
که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
به گمان من روشن‌ترین تم‌هایی که ظاهراً حافظ از خیام گرفته چنین است:

- بیچارگی فلک:

خیام، فلک را صدبار بیچاره‌تر از انسان می‌داند و حافظ هم همین تم را چه شیرین سروده است:

راز درون پرده چه داند فلک خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست

- زمینی بودن بهشت:

در بسیاری موارد بهشت حافظ هم مانند بهشت خیام، زمینی است و این جهانی است و قابل دسترس برای همگان:

هر وقت خوش که دست دهد مفتتم شمار
کس را و قوف نیست که انجام کار چیست
معنی آب زندگی و روضه ارم

جز طرف جویبار و می‌خوشگوار نیست
- جبر:

خیام نوعی جبر را بر ما حاکم می‌داند که به دنبال آن انسان مجبور در برابر حساب و کتاب و حشر و نشر مسؤولیتی ندارد. حافظ هم این نکته را بیان می‌کند:

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
- عیش نقد و رها کردن وعده‌های نسبه آن جهانی:
در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت، روضه دارالسلام را
شایسته است بگویم که حافظ به جهت مبارزه با سالوس و ریا و زاهدان دین فروش برخی افکار خیامی را به کار گرفته و برای رهایی از چماق تکفیر آنها را با لفت و لعاب فراوان بیان کرده است؛ و یا این که گاهی از قول غیر اهل دین به بیان نکته خیامی خود اقدام کرده است:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت
بر در میکده‌ای با دف و نی ترسایی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردایی
که صد البته نقل کفر، کفر نیست.

چون شرایط زمانی خیام و حافظ، به هم مانند بوده است حافظ نیز یک خیام شده است.

□ وجه افتراق و اشتراک خیام و ابوالعلا در چیست؟
ابوالعلا معری از آن شاعرانی است که من بسیار دوستش دارم. شاعری است خردگرا که جز به اندیشه به چیزی اعتقاد ندارد. روزگار ابوالعلا همانند خیام روزگار رواج فساد و وارونگی ارزش‌هاست. ابوالعلا آسیب‌شناسی اجتماعی روزگار خود را در قصیده معروف لامیه‌ای بیان می‌کند:

الا فی سبیل المجد ما انا فاعل
عفاف و اقدام و حزم و نائل!
این قصیده را من در کلاس‌های خودم تدریس می‌کنم. محتوایش این است که من گناهی جز فضل و دانش ندارم و در روزگار من دانش گناه است و برای این که کسی متعرض من نشود خود را به نادانی می‌زنم زیرا نادانی شایع‌ترین خصلت در میان مردمان است و نادانان هر کجا که روند قدر بینند و به صدر نشینند. بنابراین در پایان قصیده پس از این که دگرگون شدن ارزش‌ها را با درد بیان می‌کند به مرگ می‌گوید:

قیاموت زر ان الحیات ذمیمه
فیا نفس جدی ان دهرک هازل

(پس ای مرگ مرا دریاب که این زندگی زشت است و ای نفس، جدی باش که روزگار با تو سر بازی دارد).

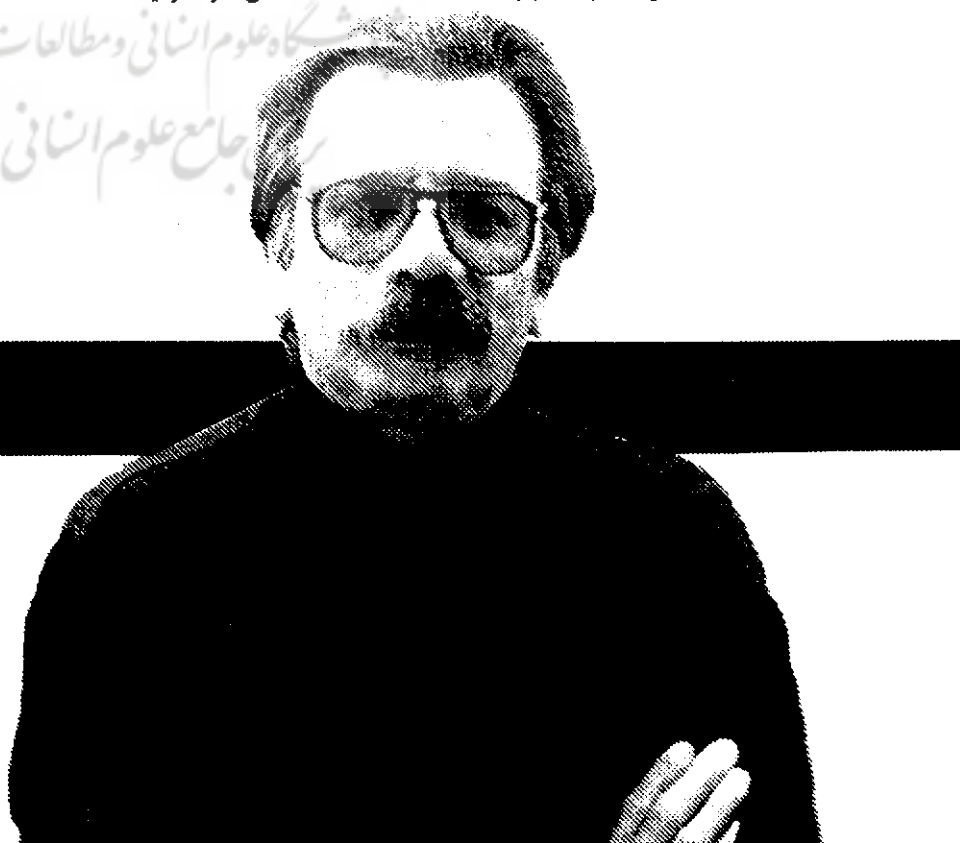
بنابراین مهم‌ترین عامل شباهت خیام و ابوالعلا، اوضاع اجتماعی هر دو شاعر است. موارد مهم اشتراک این دو را می‌توان این گونه خلاصه کرد:

- تأیید عقل:
ابوالعلا:

یرتجی الناس ان یقوم امام
ناطق فی الکتیبه الخرساء

کذب الظن لامام سوی ال

انجمن علمی و مطالعات فربنی
انجمن علمی و مطالعات فربنی



عقل مشیرافی صحبه و المساء
فاذا ما اطعته جلب الرحم
عند المسير و الارساء
یعنی: مردم امیدوارند که امامی سخنور با لشکری فراوان قیام کند. گمانی بیهوده دارند زیرا در صبح و شامشان امام و مشیری به جز عقل نیست. پس چون از عقل، اطاعت کنی در همه حال برایت رحمت خواهد آورد.

- طبیعت گرایی (یا اگر درست باشد: دهرخدايي):
خیام:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار باره بیشتر گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

ابوالعلا:
هذه الاجسام ترب هامد
فمن الجهل افتخار و اشر
جسد من اربع تلحظها

سبعة راتبة فی اثنی عشر
یعنی: این جسم‌ها، خاکی پوسیده هستند پس فخر و غرور از نادانی است؛ زیرا بدن ما از ترکیب چهار عنصر و تحت تأثیر هفت سیاره و دوازده برج ساخته شده است.
- لادریه:

هر دو شاعر در این مورد اشتراک نظر دارند و در آخر کار پس از شک و تعقل در مسایل کلی به لادریه می‌رسند:
خیام:

دوری که در او آمدن و رفتن ماست
او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کسی می‌نزد دمی در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

ابوالعلا:
فی کل امرک تقلید رضیت به
حتی مقالک: ربی واحد احد
و للانسان ظاهر ما یراه
ولیس علیه ما تخفی القیوب

سالت عقلی فلم یخبر فقلت له
سل الرجال فما افتوا و لاعرفوا
اما الیقین فلا یقین وانما
اقصی اجتهادی ان اظن و احدسا
یعنی: در همه کارهاایت تقلید می‌کنی حتی در این که می‌گویی: خدای من یکی است. برای انسان جز آنچه که می‌بیند و حس می‌کند چیزی وجود ندارد و غیب بر او پوشیده نیست. از خردم پرسیدم، به من پاسخی نداد. به او گفتم از بزرگان بپرس. آنان نیز فتوایی ندادند و چیزی ندانستند. اما یقین، لیکن یقینی وجود ندارد و منتهای کوشش من این است که گمان کنم و حدس بزنم...
- جبر:

از مسایل عمده‌ای که خیام و ابوالعلا می‌معری با هم متفق هستند مساله جبر است. خیام می‌گوید انسان ناخواسته به دنیا می‌آید، ناخواسته زندگی می‌کند و بعد از آن ناخواسته از جهان می‌رود. بدین ترتیب همه چیز بدون میل و اراده او رقم زده می‌شود بنابراین انسان مجبور، مسؤول حشر و نشر و بازخواست نیست:

بر من قلم قضا چو بی من رانند
پس نیک و بدش زمن چرا می‌دانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتیم به داور خوانند

گر آمدنم به خود بدی نامدمی
ورنیز شدن به من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب
نه آمدمی نه شدمی نه بدمی
ابوالعلا نیز با اعتقاد به چنین جبری، نفی تکلیف از انسان می‌کند:

خرجت الی ذی الدار کرها و رحلتی
الی غیرها بالرغم والله شاهد
ما باختیاری میلادی و لاهرمی
و لا حیاتی فهل لی بعد تخییر
لا تمدحن و لا تذمن امره
فینا فغیر مقصر مقصر

یعنی: به دنیا آمدن ناخواسته و به آن دنیا نیز ناخواسته خواهیم رفت، خدا شاهد است. تولد، پیری و مرگ من به اختیار من نیست! آیا بعد از این اختیاری خواهیم داشت؟ هیچکس را مدح یا نکوهش ممکن زیرا بی‌گناه و گناهکار هر دو یکسانند...

بیخشد. بحث به درازا کشید. باز هم این دو در مسایلی با هم اشتراک دارند مانند:
باطل دانستن بعث و نشور، نامتناهی و قدیم بودن زمان و مکان و ماده...

اما وجوه تباین این دو بسیار روشن است. خیام پیامبران را مورد اهانت قرار نمی‌دهد در حالی که ابوالعلا به صراحت به پیامبران می‌تازد:
اتی عیسی و ابطل دین موسی
و جاء محمد بصلاخه خمس

و قیل لا نبی بعد هذا
و اودی الناس بین غد وامس
و کان الناس فی عیش رغید

فجاؤوا بالمحال فکدروه
یعنی: عیسی (ع) آمد و دین موسی (ع) را باطل کرد و محمد (ص) آمد و نمازهای پنجگانه را آورد. می‌گویند بعد از او پیامبری نیست. مردم پیش از آمدن پیامبران زندگی خوشی داشتند، اینان آمدند و با آوردن اموری محال آن را خراب کردند.

فلسفه عملی، از نقطه‌های مهم تباین خیام و ابوالعلا است. درست است که خیام هم مانند ابوالعلا، مردم را مشتی خرد و گاو می‌پندارد، اما خیام بر خلاف ابوالعلا از مردم نمی‌برد با آنها زندگی می‌کند. به عیش و عشرت و خوشگذرانی با دلبر و ساقی سیمین ساق دعوت می‌کند. اما ابوالعلا زندگی همراه با ریاضت و انزوا و رنج را پیشه می‌کند از دواج و گوشت خوردن را بر خود حرام می‌کند. تولید مثل را جنایت می‌شمارد و در راه روی خودش می‌بندد. در اینجا باید بگوییم که اصولاً نژاد سامی که اعراب هم از این نژاد هستند به جهت موقعیت خاص جغرافیایی نژادی غمگین است. در ایران و در میان آریایی‌ها همواره به بهانه‌های مختلف جشن و شادی بر پا می‌شود. جشن نوروز، جشن سده، جشن مهرگان، و

ده‌ها جشن دیگر در میان ایرانیان بیانگر برکت سرزمین آریایی‌ها و به دنبال آن شادی آنان است. اما ابوالعلاء دنیا را ماتمکده‌ای پر از شور و شیون می‌داند و چون به خردگرایی روی می‌آورد بسیار خشک و عبوس است. حتی دیوان اشعارش سرشار از لزومیات است، و صنعت لزومیات خود، نوعی مرتاض‌بازی و خود آزاری است.

□ آیا خیام و اندیشه‌های خیامی در جهان عرب بازتاب داشته است؟

تا آنجا که من به خاطر دارم در دوره‌های گذشته، به جهت وجود افکار ابوالعلاء، خیام چندان مورد توجه نبوده است. یعنی اندیشه‌ای تکراری می‌نموده است. اما در دوره‌های جدید، در سال ۱۹۳۲ و دیع البستانی و نیز احمد صافی نجفی، رباعیات خیام را به عربی ترجمه کردند. با این دو ترجمه به خصوص البستانی طرز نگرش خیام به مساله، غوغایی به پا کرد. این غوغا هنگامی سراسر سرزمین‌های عربی را فرا گرفت که احمد رامی، ترجمه‌ای از خیام به عربی منتشر کرد و خواننده توانا و مشهور مصر خانم ام کلثوم، بر مبنای ترجمه احمد رامی همه این رباعیات را خواند. به زودی این دیسک‌های گرامافون، همه کشورهای عربی را زیر پا گذاشت و حتی کودکان عرب، رباعیات خیام را زمزمه می‌کردند. چندی پیش، خانم غاده السمان، نویسنده و شاعر معاصر عرب که بنده اشعارش را به فارسی ترجمه و

منتشر کرده‌ام، در نامه‌ای به من نوشت: خوش به حالت که زبان عمر خیام صحبت می‌کنی، ای کاش من به اندازه‌ای که تو عربی می‌دانی، فارسی می‌دانستم تا رباعیات خیام را به زبان اصلی می‌خواندم و بیشتر لذت می‌بردم.

□ علل گرایش دنیای غرب خاصه فیتز جرالد به خیام چیست؟

یکی از علل عمده انقلاب صنعتی و به دنبال آن انقلاب کبیر فرانسه، به گمان من، این بود که غرب این بار بعد مادی فلسفه یونان را که به فراموشی سپرده شده بود، دنبال کرد. در حقیقت بعد فلسفه معنوی یونان به قدر کافی اشباع شده بود، از این رو اندیشمندان آن سامان، به خردگرایی مادی روی آوردند.

من گمان می‌کنم بیشترین اقبال غربی‌ها به خیام از قرن نوزدهم شروع می‌شود که مساله کلیسا کاملاً حل شده بود و مردم به سوی اندیشه‌های مادی پیش می‌رفتند. از رباعیات خیام ظاهراً ترجمه‌هایی به فرانسه، پیش از فیتز جرالد انجام یافته است اما او، به صورت جدی خیام را مطالعه کرد. او به ظاهر زبان فارسی را فرا گرفته بود و رباعیات را از زبان فارسی به انگلیسی برگرداند. خودش می‌گفت: «حقیقت این است که من خیام را مال خودم می‌دانم تا شما، زیرا من او، از نظر عقاید شبیه هم هستیم. شما آنچنان که من لطف

سخن او را درک می‌کنم، درک نمی‌کنید». اخیراً داستان جالبی خواندم که خیام را هم به کشتی تایتانیک مرتبط می‌کند این داستان در کتابی به نام سمرقند است و نویسنده لبنانی امین معلوف آنرا به عربی ترجمه کرده است. ظاهراً مترجم فارسی، از انگلیسی برگردانده است زیرا معلوف را، مآلوف نوشته است و دکتر کاظم شیوا رضوی به فارسی ترجمه کرده‌اند و چاپ انتشارات داستان است.

نویسنده کتاب می‌گوید: در اعماق اقیانوس اطلس کتابی نهفته است که من در این اثر به نقل داستان آن می‌پردازم. نویسنده سپس سرگذشت یک نسخه خطی رباعیات خیام را که به خط خود خیام بوده، از ورود خیام به سمرقند آغاز می‌کند و دست به دست گشتن آن را تا روزگار معاصر یعنی دهه دوم قرن بیستم می‌رساند که او با نسخه خطی رباعیات خیام سوار بر کشتی تایتانیک، عازم آمریکا بود و با غرق شدن کشتی رباعیات نیز با آن به قعر دریا رفت. البته راوی جز و نجات یافتگان است و افسوس می‌خورد که چرا این کتاب ارزنده را از آغوش وطنش برداشتم و آواره و نابود کردم.

خلاصه این که غیر از فیتز جرالد کسانی چون کریستن سن، ادوارد هرون آلن، دکتر روزن آلمانی، ژوکوفسکی روسی، پیر پاسکال و دانشمندان بسیار دیگری پیرامون خیام دست به پژوهش و ترجمه رباعیاتش زده‌اند که حقیقتاً ذکر همه آنها غیر ممکن است.

من تصور می‌کنم بعد از این که غربی‌ها خیام را جهانی کردند، توجه ما به این شاعر بزرگ بیشتر شد. وگرنه در گذشته اکثر با او برخوردی خصمانه داشته‌اند. مثلاً صاحب مرصادالعباد او را «دهری» می‌داند.

جالب است که رباعیات باباافضل سالها پس از خیام سروده شده است و برخی از آنها اندیشه‌های خیامی نیز دارد، (البته ژوکوفسکی، آنها را رباعیات خیام می‌داند که به دیوان باباافضل و حتی حافظ هم راه یافته است) با این وجود آن چنان که خیام مقبول افتاده، باباافضل نیفتاده است.

باز هم عرض می‌کنم که غربی‌ها به ما گفتند خیام خیلی بزرگ است و ما هم دیدیم که راست می‌گویند.

